

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴) فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)﴾

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبه» آن «اللیل» یا «و اللیل» است که در بعضی از تفاسیر به صورت «و اللیل» آمده،^۱ در این سوره‌ها به صورت «اللیل»؛ گاهی سوره به نام «الفجر» است «البلد» است «الشمس» است و مانند آن؛ گاهی هم با حرف جر و مانند آن نقل می‌شود در این سور نوعاً بدون حرف جر هست.

سوگند گرچه آن چند نکته مطرح شده در بحث‌های قبلی هم‌چنان محفوظ است ولی گاهی نظم به این صورت است که ذات اقدس الهی روشنی را قبل از تاریکی ذکر می‌کند، گاهی تاریکی را قبل از روشنایی. در سوره «شمس» فرمود: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها﴾^۲ که این روشنی است ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾^۳ تنمه

۱. أنوار التنزيل و أسرار التأويل، ج ۵، ص ۳۱۷؛ الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۲۱۶.

۲. سوره شمس، آیات ۱ و ۲.

۳. سوره شمس، آیه ۳.

روشنی است؛ اما ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ تاریکی بعد از روشنی ذکر می‌شود. در سوره «لیل»: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ که تاریکی قبل ذکر شد ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ که روشنی بعد ذکر شد. در سوره «ضحی» که - بعداً به خواست خدا بحث می‌شود - باز روشنی قبل از تاریکی ذکر شد ﴿وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى﴾.^۱ سرش آن است که وقتی شمس با این بخش از زمین روبه‌رو است اینجا روز است پشت آن شب. وقتی برگشت زمین این بخشی که ما به سر می‌بریم حرکت کرد پشتش رو به شمس شد و رو از شمس برگرداند آن سمت شب است لیل و نهار باهم‌اند. این بحث که آیا شب قبلاً خلق شد یا روز قبلاً خلق شد یک بحث ناقصی است؛ زیرا براساس کرویت زمین همواره یک طرفش شب است یک طرف آن روز. اما آن بحثی که مأمور بود و آباد بود و بشرنشین بود آن ممکن است از این جهت بحث بشود که اول این قسمت بود بعد آن قسمت یا به عکس! وگرنه ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾^۲ اینها کنار هم‌اند با هم‌اند ملازم هم هستند، سبق و لحوق ندارند.

اما آن بحث اصلی خلقت که تاریکی اصل است یا روشنی؟ اگر به لحاظ مبدأ فاعلی سنجیده بشود او ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است أزلاً و أبداً و اگر از عالم سخن به میان بیاید اصلش ظلمت و تاریکی است چون معدوم بود و بعد از اینکه اصل زمین خلق شد قبل از اینکه شمسی پیدا بشود و مانند آن، تاریک بود بعد روشن شد. این بزرگوارهایی که می‌گویند شب یک پرده تاریکی است روی فضای روشن، آنها روز را اصل می‌پندارند؛ اما بزرگانی که از این کریمه سوره «یس» بهره لطیفی می‌برند که ﴿نُصَلِّحُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾^۳ می‌گویند روز یک پوست روشنی است روی فضای تاریک، این پوست را که بکنیم بقیه تاریک‌اند؛ یعنی درون تاریک است اطراف تاریک است، صدر و ساقه این جهان تاریک است، یک پوست روشنی روی این جهان، روی این زمان،

۱. سوره ضحی، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره یس، آیه ۴۰.

۳. سوره یس، آیه ۳۷.

روی این حرکت روی این زمین و مانند آن می‌گذاریم این می‌شود روشن. ولی وقتی این جلد را بکنیم ﴿تُسَلِّحُ مِنْهُ
 النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾. البته این بیان را گرچه بزرگانی از اهل معنا یاد کردند، آن هم قابل نقد هست که آیا آیه
 این را می‌گوید یا نه؟ ولی اصل مطلب درست است که اگر نسبت به مبدأ سنجیده بشود او ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ
 الْأَرْضِ﴾^۱ است، گرچه سمائی نیست ارضی نیست، ولی او نور محض است؛ منتها مستنیر ندارد و اگر نسبت به عالم
 سنجیده بشود چون عالم بدون عالم‌آفرین نیست عالم‌آفرین هم ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است عالم همواره روشن
 است؛ منتها بخشی ممکن است نسبت به بخش دیگر یک ظلمت و تاریکی و یا ظلّ نسبی داشته باشد.

«علیّ ایّ حال» این یک تفنّن ادبی می‌تواند باشد که گاهی در سوگند، شمس بر لیل مقدم است گاهی به عکس؛
 گاهی لیل بر نهار مقدم است گاهی به عکس. در این سوره «لیل» لیل مقدم شد در سوره «ضحی» که در پیش
 است - به خواست خدا - ضحا مقدم است ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾.
 قسم ثالثی به نام خنثی ظاهراً نیست که در حقیقت خلقت ما یک قسم ثالثی داشته باشیم بلکه او مشکل و مشتبه
 است برای دیگران و گرنه در واقع یا مذکر است یا مؤنث؛ و گرنه یک خلقت ثالثی باشد در ساختار خلقت که نه
 مذکر باشد و نه مؤنث آن ظاهراً در بیانات قرآنی استفاده نمی‌شود.

ذات اقدس الهی بعد از این سوگندها فرمود شما کارهایتان پراکنده است، این پراکندگی کار غیر از تنوع در کار
 است تصنّف در کار است تقسیم کار است، روشن است که کارها گوناگون است دامداری و کشاورزی و صنعت و
 تعلیم و تربیت و رشته‌های گوناگون همه آنها خوب است. پیام آیه آن نیست که کارهای شما پراکنده است یعنی هر
 کسی یک صنف خاصی کار دارد، نخیر! تمام اینها یا واجب عینی است یا واجب کفایی است اینها لازم است. کار هر

چه می‌خواهد باشد که برای تأمین نیازهای جامعه است آن به هر حال یا واجب کفایی است یا مستحب است یا واجب عینی است. عمده آن است که کار از کارگری صادر می‌شود، یک؛ به مقصدی می‌رسد، دو؛ بین راهی دارد، سه؛ اگر آن صاحب‌کار به مبدأ و منتها، آغاز و انجام معتقد باشد که چه کسی آن را آفرید؟ برای چه آفرید؟ آن آیت خداست، آن آینه است، باید این آینه را شفاف نگه دارد، یک؛ به طرف محبوب نگه بدارد که اوصاف محبوب در آن بتابد، دو؛ آن را تیره نکند، یک؛ برنگرداند، دو؛ افراد از این جهت کارهای پراکنده دارند. برخی بیراهه می‌روند راه دیگران را می‌بندند، برخی بیراهه می‌روند ولی راه دیگران را نمی‌بندند؛ بعضی نه بیراهه می‌روند نه راه دیگران را می‌بندند راه خودشان را طی می‌کنند. برخی‌ها توفیقی دارند که راه خودشان را طی کنند راه کسی را نبندند راه دیگران را باز کنند به دیگران هم راه بدهند.

اگر راه‌سازی فضایل فراوانی دارد، صراط مستقیم را انسان تبیین کند عده‌ای را راهی این صراط مستقیم کند فضیلت برتری دارد این می‌شود سعی شتی و گرنه آن تقسیم کار معیار نیست. توضیح آن در آیات بعد است ﴿إِنْ سَعَيْكُمْ لَشَتَّى﴾، بعضی بخیل‌اند بعضی غنی. آن بُخل در درون جان انسان لانه دارد؛ چون انسان اگر علاقه به حفظ مال نداشته باشد نمی‌تواند زندگی آینده‌اش را تأمین کند لکن این باید تعدیل بشود. در بخشی از آیات قرآن کریم فرمود شُحّ و بخل در درون دل شما خانه کرده است و اصلاً دَمِ دَر است: ﴿وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾^۱ یعنی این شُحّ و بخل اصلاً دَمِ دَر است نمی‌گذارد کسی وارد بشود، باید مواظب باشید این دربان خود را مواظب باشید. لکن برخی‌ها کارشان حلال است، یک؛ سهم خودشان را، عائله خودشان را می‌برند: «ابدع بما تعول» هرگز عائله خودشان را سخت نمی‌گیرند، این دو؛ صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) این روایات نورانی را از اهل

بیت (علیهم السلام) در باب اطعمه و اشربه و اینها ذکر کرد؛ البته اسراف و مانند آن منهی است، اما سختگیری بر عائله هرگز روا نیست ائمه (علیهم السلام) طبق این نقل ایشان فرمودند: اگر کسی خواست میوه‌ای برای اهل منزل تهیه کند سعی کرد آخر شب تهیه کند، میوه‌هایی که تقریباً آن رنگ و طعمشان را از دست دادند ارزان‌تر شدند یا ارزان شدند، آن میوه‌های مانده ارزان را برای عائله تهیه کنند فرشته‌هایی هستند که در حین خرید به او می‌گویند «لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ»^۱ خدا به زندگی تو برکت ندهد! عائله تو دست تو را نگاه می‌کنند، این چه میوه‌ای است که آنها می‌بری؟ ولی اگر سعی کند به مقدار وسع خود نه اسراف، نه از مال دیگران، نه به زحمت بیفتد، ولی بخل نوزد خسیس نباشد، پست و کوتاه‌نظر نباشد، یک میوه متعارف خوبی برای عائله تهیه کند، فرشتگان می‌گویند: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ»؛ خدا به زندگی تو برکت بدهد؛ زیرا وقتی وارد منزل می‌شوی بچه‌های تو دست تو را نگاه می‌کنند تو را مظهر رازقیت ما می‌دانند، مجرای رازقیت ما می‌دانند، تو را از ناحیه ما می‌شناسند تو را فرستاده ما می‌بینند تو را مأمور ما می‌بینند، دست تو را نگاه می‌کنند چرا اینها را می‌رنجانید؟

این حفظ عائله، تأمین نیازهای عائله برابر مقدار وسع، این محمود و ممدوح است. این نحوه کار کردن، اینها قدم‌های اولی و ابتدایی دین است؛ اما آن بخش‌های اساسی که اگر کسی کارش حلال باشد کسب او حلال باشد، یک؛ نیاز جامعه را برطرف کند، دو؛ مصون از اسراف و تبذیر باشد، سه؛ تا مصرف داخلی هست به خارج نفروشد، چهار؛ مردم هم تا می‌توانند غیرت و وطن‌دوستی داشته باشند از خارجی جنس نخرند، پنج؛ خود شخص هم سعی کند کالای اصلی را مواد اصلی را از داخل برای داخل تأمین کند و زائد بر آن مقدار زندگی را که بر او به عنوان خمس تعلق می‌گیرد آن را در راه خدای سبحان یک پنجم آن را مثلاً بدهد، یا اگر زکات است یک دهم که

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۵۱؛ «فِي الْجَيْدِ دَعْوَتَانِ وَ فِي الرَّدِيِّ دَعْوَتَانِ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْجَيْدِ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ وَ فِيْمَنْ بَاعَكَ وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الرَّدِيِّ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ وَ لَا فِيْمَنْ بَاعَكَ».

مشخص شده است پردازد، این می‌شود: ﴿أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ﴾ و چون معتقد به مبدأ و معاد است به خدا و اوصاف حسنا و اسمای حسنا و صفات علیای خدا معتقد است و به قیامت باور دارد ﴿فَسَيُسِّرُهُ لِيُسْرَىٰ﴾؛ یعنی ساختار آفرینش او را در دو کار ما آسان می‌کنیم: یک؛ در دنیا دست به هر کاری بزند موفق می‌شود، کار حلال، مسیر حلال، فکرش را هدایت می‌کنیم، ﴿قَدَّرَ فَهْدَىٰ﴾؛ بشر این ابتکارات را به راهنمایی خدا انجام می‌دهد و گرنه ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾؛^۱ معلمی می‌خواهد که ﴿قَدَّرَ فَهْدَىٰ﴾ به عهده او باشد. این الهامات این القائات این رهبری‌های فکری یک نحوه تیسیر است. بیرون از محدوده اندیشه و فکرورزی او، مقدمات را باید تهیه کند ﴿فَسَيُسِّرُهُ﴾؛ نیروهای کاری و کارگری و کارفرمایی و پذیرش کار آسان می‌کند؛ این بخش دنیایی او.

در آخرت هم برای عاقبت حسنا به آسانی وارد بهشت می‌شود هیچ فشاری در مرگ ندارد اصلاً برای مؤمن در حال احتضار فشار مرگ نیست گرچه انسان می‌بیند او دست و پا می‌زند. خدا سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را غریق رحمت کند! می‌فرمود آن شهیدی که در میدان جنگ تیر خورده است دست و پا می‌زند ما خیال می‌کنیم این حال جان‌کندن او سخت است، در حالی که او مثل تشنه‌ای است که در فضای گرم و هوای گرم وارد استخر شد دارد دست و پا می‌زند و شنا می‌کند دارد لذت می‌برد. هرگز مؤمن فشار جان دادن ندارد تلخی مرگ ندارد برای او مثل بو کردن یک شاخه گل است این مربوط به طلیعه رحلت او.

بعد در برزخ راحت است در ساهره معاد راحت است، در بهشت هم که ﴿لَا لَعُوٌّ فِيهَا وَلَا تَأْنِيمٌ﴾^۲ این می‌شود «یسری»، آن هم می‌شود تیسیر یسری و جمع این دو می‌شود حسنه دنیا و حسنه آخرت که در سوره «بقره» بحث

۱. سوره نحل، آیه ۷۸.

۲. سوره طور، آیه ۲۳.

آن گذشت: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾^۱ حسنه دنیا به تیسیر آن امور چندگانه است، حسنه آخرت هم به تیسیر این موارد از جان دادن تا بهشت خُلد آرمیدن است این می شود تیسیر حسنه.

نازلتر از این یک وقت است که کار را برای انسان آسان می کند که بخشی از اینها ضمناً اشاره شد. یک وقت انسان را آن قدر کارآمد می کند که بر همه امور مسلط است که ﴿فَسَيُسِّرُهُ لِيُسِّرَ﴾، نه «يُسِّرَ لَهُ الامر». آن بخش ﴿وَيُسِّرْ لِي أَمْرِي﴾^۲ آن مرحله ابتدایی یا متوسط است؛ اما ﴿فَسَيُسِّرُهُ لِيُسِّرَ﴾ مرحله دیگر است. در تعبیرات کلیم الهی آمده که ﴿وَيُسِّرْ لِي أَمْرِي﴾؛ اما در تعبیرات ذات اقدس الهی نسبت به وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) آمده است که ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^۳ و بعد فرمود ما تیسیر کردیم ﴿وَيُسِّرْكَ لِيُسِّرَ﴾^۴ تو را آن قدر مسلط کردیم که برای پایان یسرا آسان کار می کنی آسان پیش میبری، این کارها برای تو آسان است چون تو آسان پیش میبری، نه کار را برای تو آسان می کنیم.

به هر تقدیر اینها مراتب گوناگونی دارد. فرمود ما نسبت به این ﴿فَسَيُسِّرُهُ لِيُسِّرَ﴾ برای اینکه این در آغاز در بین راه، در هدف، در حُسن فعلی، در حُسن فاعلی «جامع الأطراف» است.

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾. ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ﴾، این بخل گاهی در مال است، گاهی در انتخاب شغل است، گاهی در توزیع کالا است، گاهی در احتکار کردن است، گاهی در گرانفروشی کردن است، گاهی در جابه جا کردن که در صورت ضرورت و لزوم داخلی به داخلی نفروشد به بیگانه بفروشد همه اینها بخل محسوب می شود. ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ﴾ و - معاذالله - احساس بی نیازی کند، هیچ کس مستغنی

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۱.

۲. سوره طه، آیه ۲۸.

۳. سوره شرح، آیه ۱.

۴. سوره اعلی، آیه ۸.

نخواهد بود؛ غنی که نخواهد شد؛ چون موجود یا فقیر است یا مستغنی است یا غنی. فقیر آن است که نیازمند باشد به اموری، یک؛ و چیزی که نیاز او را برطرف کند نداشته باشد، دو. مستغنی آن است که نیازمند باشد ولی چیزی که نیاز او را برطرف کند داشته باشد. غنی آن است که بی‌نیاز باشد و اصلاً نیاز نداشته باشد. براساس این توضیح، اصلاً غیر از ذات اقدس الهی احدی غنی نیست ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾^۱ او غنی حمید است و اگر کسی مستغنی باشد یعنی ببیند که هر چه که نیاز دارد خودش تأمین می‌کند ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾^۲ بعد طغیان می‌کند.

برخی‌ها خیال کردند که این ﴿اِسْتَعْنِ﴾ یعنی «اِسْتَعْنِ عَنِ الرَّبِّ» خود را از پروردگار بی‌نیاز ببیند. اگر خود را از جامعه و از لحاظ آینده زندگی بی‌نیاز ببیند این یک طغیان اجتماعی است و اگر خود را - معاذالله - بی‌نیاز از «الله» ببیند یک طغیان اعتقادی است. البته دومی به مراتب بدتر از اولی است. ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى﴾^۳ و کَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾ به عاقب حسنا تکذیب کند و باور نداشته باشد ﴿فَسَيُسْرُّهُ لِّلْعُسْرَى﴾، هم در دنیا وسایل گناه او را فراهم می‌کنیم که در بخشی از سوره مبارکه «اسراء» قبلاً گذشت که ﴿كُلًّا نَّمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ﴾^۴ ما هم وسایل گناه تبه‌کاران را هم وسایل اطاعت پرهیزکاران را فراهم می‌کنیم ﴿كُلًّا نَّمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ﴾؛ یا نه، ما به آسانی وارد جهنم می‌کنیم، گرچه او به سختی وارد جهنم می‌شود.

﴿فَسَيُسْرُّهُ لِّلْيُسْرَى﴾؛ این هم در بخش سوره مبارکه «بقره» بیان شد در برابر ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾ آمده است که اینها کسانی‌اند که دنیا می‌خواهند گرچه «رَبَّنَا» را هم می‌گویند ولی دنیا می‌خواهند غنی گویند: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ می‌گویند: ﴿فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا﴾؛ لذا فرمود: ﴿وَمَا لَهُ

۱. سوره لقمان، آیه ۳۰.

۲. سوره علق، آیه ۶.

۳. سوره اسراء، آیه ۲۰.

فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ^۱ او بهره‌ای ندارد و اگر - معاذالله - از این سنخ بود که به مبدأ و معاد و آغاز و انجام باور نداشت اصلاً او را برای سوخت و سوز آماده می‌کنیم. می‌دانید که بعضی از هیزرها برای سوخت و سوز آماده‌اند، بعضی از مواد سوختنی برای سوخت و سوز آماده‌اند، ما او را برای سوخت و سوز آماده می‌کنیم و در آن روز آنچه او به آنها تکیه می‌کرد وسیله غنای او بود استغنا داشت، کاری از آن پیش نمی‌برد: ﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾؛ وقتی سقوط کرد از بالا پرت شد، در بین راه چیزی نیست که او را از سقوط نجات بدهد، نه مالی هست نه قبیله‌ای هست، نه فرزندی هست احدی نیست، وقتی سقوط پیدا کرد به جهنم می‌رود او را نجات بدهد ﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾.

فرمود قسم یاد می‌کنم که شما این گونه هستید و اگر کسی این طور بود یا آن چنان می‌شود یا این چنین. بعد فرمود وظیفه ما هدایت است، وظیفه ما راهنمایی است عقل از درون به شما دادیم، نفس ملهمه به شما دادیم، میزبان به شما دادیم که فجور و تقوای شما را کاملاً به شما اعلام بکند. از بیرون رهبران الهی فرستادیم، انبیا فرستادیم، اینها دو تا کار می‌کنند: یکی «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۲ آن گنجینه‌های درونی را روشن می‌کنند به انسان نشان می‌دهند می‌گویند شناسنامه انسانیت این است و چیزهایی هم که از ناحیه پروردگار گرفتند پیام الهی را زائد بر آنچه در درون انسان دفینه است به انسان می‌فهماند، این دو. فرمود بر ما است که این کارها را بکنیم و می‌کنیم و کردیم: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾، ﴿وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى﴾ آغاز و انجام را ما آفریدیم سیر آغاز و انجام به دست ما است، رهبری مسافران آغاز و انجام به عهده ما است، مسافران و «ابن السبیل» وامانده در راه را ما جابه‌جا می‌کنیم ﴿وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى﴾. ما به شما گفتیم یک نار شعله‌وری شما را تهدید می‌کند: ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ﴾ هم

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

تبشیر کردیم هم انذار کردیم، هم بشارت دادیم به بهشت برین هم انذار کردیم به نار سوزان و شعله داغ؛ ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَاراً تَلَظَّى﴾ و این شعله‌ای که داغ است و گدازنده است و گزنده است و خاکسترکننده است هیچ کسی واردش نمی‌شود مگر آشقی. اگر کسی خیلی بیراهه می‌رود و راه کسی را می‌بندد طعمه این چنین آتشی می‌شود. آن اشقایی که گرفتار نار تلظی است، این است که ﴿كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾ هم دروغ پنداشت از نظر اعتقادی، هم بیراهه رفت از نظر عملی، هم قبح فعلی دارد هم قبح فاعلی، هم معتقد نیست هم عامل نیست ﴿الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾. اما ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى﴾: آن کسی که اهل تقوا و پرهیزکار است ما او را حفظ می‌کنیم، ما مجنب هستیم او مجنب است او را دور می‌داریم. اجتناب کردن، تجنب کردن یعنی در جانی قرار گرفتن. وقتی می‌گویند فلان کس از گناه اجتناب می‌کند یعنی گناه در جانی و او در جانب دیگر است. او تجنب دارد اجتناب دارد یعنی جانب او جداست موضع او جداست هرگز در طرف گناه آنجا جایش نیست پیدا نمی‌شود؛ او تجنب دارد یعنی در جانب دیگر است اجتناب دارد یعنی در جانب دیگر است. ما کسی که اهل تقوا است او را در جانب دیگر نگه می‌داریم او در جانب نار تلظی نیست. ما مجنب هستیم مأموران ما مجنب هستند او را دور می‌دارند ما او را حفظ می‌کنیم. ما همان طوری که ﴿فَسَتَيْسَرُ لِلْيُسْرَى﴾ اینجا هم «نجنبه»؛ او را در یک جانب دیگر قرار می‌دهیم برای اینکه او در دنیا ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾ را گوش داد، نه بیراهه رفت نه راه کسی را بست، هم در عمل انتخاب کرد هم در کیفیت پرورش فرزندا و خانه‌داری و اداره منزل، هم در جامعه. این شخص ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾؛ آن دستوره‌ای الهی را انجام می‌داد برای اینکه خودش را پاک کند. در سوره مبارکه «توبه» دارد که ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ﴾^۱ یا طبق بیان نورانی مرحوم شیخ طوسی^۲ است که ضمیر این ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ ضمیر مؤنث است و به صدقه برمی‌گردد به دلیل

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

اینکه این جواب امر نیست و مجزوم نیست، جواب ﴿حُذْ﴾ نیست؛ ﴿حُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ که این جمله ﴿تُطَهَّرُهُمْ﴾ منصوب است تا صفت باشد برای صدقه؛ ﴿حُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهَّرُهُمْ﴾؛ منتها تو عامل این کار هستی رهبر این کار هستی ﴿وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾. اگر هم مجزوم باشد جواب ﴿حُذْ﴾ باشد، معنای آن این است که ﴿حُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ که «تطهّر» تو به وسیله این صدقه آنها را. به هر حال اینها آلوده هستند و پاک می‌شوند می‌شود تزکیه و طهارت.

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾ که این را برخی‌ها گفتند درباره غیر علی بن ابیطالب (صلوات الله و سلامه علیه) است «علی ای حال» اصل کلی آن حق است، حالا در تطبیقش باید بر بعضی از مردان الهی تطبیق بشود که این به نوبت بعد واگذار می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمین»